

مبارزه وشکنجه درحکومت پهلوی



محمد اشرفی‌اصفهانی

از شاگردان آیت‌الله منتظری

مصدق فرمایش امام معصوم (ع) است که «هرگاه عالمی از دنیا برود، شکافی در عالم اسلام ایجاد خواهد شد که هرگز قابل جبران نیست». مرگ یک عالم برای جامعه اسلامی بسیار سنگین است. تا آنجا که عمر من کفایت می کند، رحلت بزرگان و مراجعی را بنه ییاد دارم؛ از جمله مر حوم آیت‌الله‌العظمی بروجردی (ره) که استاد پدر بزرگوار ما (شهید محراب) و شخصیتی بی نظیر در عالم تشیع بودند. افتخار من این است که عمامه‌گذاری من به دست مبارک ایشان انجام شد. از جمله شخصیت‌های بزرگ و پیشکسوت، مر حوم آیت‌الله منتظری بودند.

در کتاب «گنجینه محراب» تصویر نامه ایشان به پدرم (شهید محراب) آمده است. وقتی ما و آقای محمد یزدی نامه آیت‌الله منتظری را از قم به کرمانشاه بردیم، نامه ایشان باعث شد پدرم بغرمایند: «حجت خدا بر من تمام شد.» ایشان با استناد به نظر آیت‌الله منتظری، مرجعیت امام(ره) را با تمام وجود پیگیری کردند. علمای کرمانشاه را فراخواندند و تکلیف کردند که موظفید مرجعیت آیت‌الله‌العظمی امام خمینی را به‌عنوان مرجع اعلم معرفی کنید.

زمانی که ایشان زندان بودند، پدرم از کرمانشاه به قم آمدند. بزرگان و مدرسین حوزه به دیدن پدرم آمدند و گفتند زمزمه‌هایی شنیده می‌شود که رژیم ستم‌شاهی درصد اعدام آیت‌الله منتظری است یا می‌خواهند ایشان را با عنوان «شیخ حسینیعلی نجف‌آبادی» تصفیه فیزیکی کنند. آقایان به پدرم گفتند: «شما جایگاه بالایی دارید، بروید و با مراجع بزرگ ملاقات کنید تا اقدامی کنند و خدای نکرده اتفاقی نیفتد.» پدرم این مأموریت را پذیرفتند و پیگیر ماجرا شدند. رژیم حساسیت عجیبی روی ایشان داشت و می‌گفتند ریشه همه سروصداها و مبارزات زیر سر آیت‌الله منتظری است.

آیت‌الله منتظری همیشه به ما و طلاب جوان نصیحت می‌کردند که «داغ نباشید، تلاش کنید؛ اما به دام نیفتید، چون اگر گرفتار ساواک شوید به هیچ‌کس رحم نمی‌کنند.» مصداق بارزش شهید غفاری بود که جمجمه‌اش را با مته سوراخ کردند. یا مرحوم آیت‌الله سعیدی خراسانی که با وضع ناهنجاری زیر شکنجه به شهادت رسید.

آقای ابراهیم امینی نقل می‌کردند که «من با واسطه‌های زیاد توانستم ملاقاتی با آقای منتظری در زندان داشته باشم. وقتی ایشان را دیدم، به‌قدری شکنجه شده بودند که اگر نمی‌دانستم به ملاقات چه کسی آمده‌ام، چهره‌شان را نمی‌شناختم.» خود ایشان تعریف کرده بودند که در سلول انفرادی شرایط به‌قدری سخت بود که وقتی لباس‌هایشان نجس می‌شد، جایی برای آویزان کردن و خشک‌کردن نداشتند و مجبور بودند لباس خیس را ساعت‌ها با دست نگه دارند تا خشک شود و بپوشند. این‌ها تنها گوشه‌ای از فشارهای ساواک بود.

مخالفت‌ها چه می‌گفتند ودیدگاه‌شان در برابر منتقدین چطور بود و چگونه برخورد می‌کردند؟

برای ایشان این چیزها اینقدر مهم نبود، شخصیت خودش بر بود از آنچه را که خودش کسب کرده بود. هیچ احساسی نمی‌کرد که چیزی از من گرفته شده، قدرتی ندارم؛ کسی نمی‌تواند به‌خانه من بیاید. اصلاً این چیزها برایش مهم نبود. من در آن زمانی که ایشان حصر بودند، به ندرت گاهی از طریق منزل فرزندان، ایشان را ملاقات می‌کردم. هیچ برایش مهم نبود. من در تمام آن سال‌های حصر و چه پس از آن، هیچ‌بار ندیدم که از کسی گله و شکایت کند یا کینه کسی را در دل داشته باشد. حتی بعضی از کسانی که در سال‌های اول عزل با ایشان یک نوع کورتی داشتند یا رفت و آمدشان را قطع کرده بودند؛ بعد فهمیده بودند که نباید با ایشان قطع رابطه کرد و ممکن بود حرکاتی هم کرده بودند که خوشایند نبوده باشد؛ ولی ایشان هر کس که آمد بعدها خواست ملاقات کند؛ بدون اینکه اصلاً به‌روی‌شان بیایور، می‌پذیرفت و بر خورد خیلی خوبی با آنها داشت، بر خوردی که مثل قبل از آن ماجراها بود. یعنی یک آدمی بود که اصلاً وجودش چیزی به نام کینه نمی‌شناخت؛ انتقاد به آن معنایی که شما فکر می‌کنید را نمی‌شناخت. منتهای متأسفانه در حقت‌شان فجایه‌ی زیادی شد. حالا بحث اختلاف‌شان با امام بحث جدایی است که من وارد آن نمی‌شوم. ولی خیلی از شاگردانش، کسانی که ایشان به‌گردنشان حق داشت؛ نزد ایشان درس خوانده بودند؛ متأسفانه در حقت‌ کم‌لطفی کردند اما با اینکه در حقت‌ کم‌لطفی و جفا شد؛ ولی ایشان هیچ به دل نمی‌گرفت و کینه‌ای در دل خودش راه نمی‌داد. من هیچ تفاوتی در برخورد‌های ایشان چه قبل از حصر و بعد از حصر ندیدم، در باطن هر کسی هم که الله‌اعلم. ولی ایشان هیچ وقت، هیچ اظهار ناراضیتی از افراد نمی‌کرد. حتی بعد از عزل هم همینطور بود. یک خاطره‌ای را جا دارد اینجا در همین مورد پیرامون رفتار آیت‌الله



عمادالدین باقی

پژوهشگر حقوق بشر

نامت‌سپیده دمی است که بر پیشانی آسمان می‌گذرد ـ متبرک باد نام تو!

در شانزدهمین سالگرد استاد عالیقدر حضرت آیت‌الله منتظری هستیم. مرگ شاید یگانه قاعده‌ای در هستی است که استثنا‌بردار نبوده است. «کل من علیها فان» در قرآن هم به همین معناست. چه بسیار عزیزانی که در کنار ما بودند و اکنون نیستند و فردا دیگران هستند و ما نیستیم.

مرگ کسانی که موجب رنج و حرمان مردمان هستند راحت جان دیگران و نجات خودشان است. هم خودشان از ظلم بیشتر و گناه بیشتر نجات پیدا می‌کنند و هم مردم از شر آنها آسوده می‌شوند اما درباره مرگ دیگر مردمان انسان متأثر می‌شود. بعضی را به خاطر اینکه خانواده‌شان غمگین می‌شوند ولی بعضی را به‌خاطر اینکه جامعه‌انسانی غمگین می‌شود. حتی اگر او را نشناسند اما همه از نبودش زیان می‌کنند چه رسد که شخصیت نام‌آوری چون منتظری باشد. آدم‌هایی هستند که دلمان می‌خواهد هیچ وقت نمیرند، دلمان می‌خواهد تکرار شوند و وقتی از دست می‌روند احساس می‌کنیم حفره‌ای ایجاد شده که به راحتی پر نمی‌شود؛ آدم‌هایی که بودنشان مساوی بود با تلاش برای کاهش آلام انسان‌ها، مرگشان عاطفه انسانی را جریحه‌دار می‌کند.

این سخنان امروز درباره حق حاکمیت مردم، حق تعیین سرنوشت و انتخابات و نظارت بر آن است.

البته انتخابات و حکومت دموکراسی، ایده‌ایست که از ۲۴۰۰ و ۲۵۰۰ سال پیش در آراء افلاطون و ارسطو مطرح بوده و سقراط آن را موجب حکومت فرومایگان می‌داند. ارسطو انواع دموکراسی را شرح می‌دهد گرچه آن را از بعضی گونه‌ها بهتر می‌داند اما آن را نقد می‌کند.

«سولون» قوانینی را برپا‌سخته بود که با تاسیس مجلسی، دموکراسی را برقرار می‌کرد اما پس از او سقراط، دموکراسی را سپردن اداره امور به توده و عامل تباهی می‌دانست و افلاطون هم نظر او را تایید می‌کرد ولی ارسطو گرچه همسوا با آنان، واگذاری مناصب عالی به توده مردم را کاری خطرناک و مایه زيانکاری و بیداد می‌دانست اما از سوی دیگر معتقد بود محروم کردن آنها هم برای حکومت خطر دارد و چاره را در آن می‌بیند که توده مردم در کارهای مشورتی و دادرسی شرکت داده شوند و به آنها حق داده شود که فرمان‌روایان را برگزینند(ارسطو، سیاست، ص ۱۲۸ و ۱۲۹). او در کتاب «سیاست» سه نوع حکومت: پادشاهی، اریستوکراسی و جمهوری را حکومت درست و مطلوب می‌داند که نوع انحرافی آنها به ترتیب حکومت‌های توراتی (ستمگر)، الیگارشی و دموکراسی است(پیشین، ص ۱۱۹ و ۱۲۰). ارسطو ۵ نوع دموکراسی را برمی‌شمارد(پیشین، ۱۶۵ و ۱۶۶) و دلیل وجود انواع متعدد دموکراسی را اختلاف منش و شیوه زندگی اقوام گوناگون و همچنین تفاوت نقش پیشه‌وران و کارگران روزمزد در آنها می‌داند (پیشین، ص ۲۶۰). گرچه انتخابات و دموکراسی در یونان باستان وجود داشت اما محدود به اشراف شهروند بود و صلاحیت رای دادن برای همگان نبود. در تعریفی که ارسطو ارائه می‌کند، بیگانگان، بردگان، کودکان، سالخورده‌گان و زنان شهروند محسوب نمی‌شدند(ص ۱۰۱) بنابراین حق رای نداشتند. فقط مردان بالغی که پدر و مادرشان هر دو شهروند آن‌ن باشند(پیشین، ص ۱۰۲) شهروند محسوب می‌شدند، و می‌توانستند در اداره امور دولت شهر مشارکت کنند. پیشه‌وران هم چون در

دموکراسی بر پایه رای با هویت و آزادانه

حکومت سهمی نداشتند در شمار شهروندان نبودند (ص ۱۱۳). چون در تعریف ارسطو که بیانگر هنجارهای زمان خودش بود، شهروند کسی است که منصبی داشته باشد(ص ۱۰۵)، و در یکی از دموکراسی‌های پنجگانه مورد اشاره او داشتن اندازه معینی از ثروت، شرط بر خور داری از مناصب است(پیشین، ص ۱۶۶ و ۱۶۹) یعنی صاحبان املاک و افراد ثروتمند حق رای داشتند.

شیوه رای‌گیری در آتن این بود که مردم در میدان جمع می‌شدند، موضوع رای‌گیری مطرح می‌شد و افراد با بلند کردن دست‌شان موافقت خود را اعلام می‌کردند و از طریق شمارش موافق و مخالف رای‌گیری انجام می‌شد، با بزرگتر شدن جوامع و جمعیت‌ها شکل رای‌گیری تغییر کرد. برای مثال در آغاز دوره اسلامی مشارکت و رای‌گیری به شکل بیعت درآمد. بیعت نوعی دست دادن به نشانه توافق بود و از قبایل مختلف در زمان و مکان معین با پیامبر اسلام بیعت می‌کردند. پرواضح است که با گسترش جوامع و کشورها و جمعیت این شیوه هم پاسخگو نبود. آیت‌الله منتظری در درس‌های خارج فقه درباره حکومت که در کتاب مبانی فقهی حکومت اسلامی آمده توضیح می‌دهد که در چنین شرایطی صندوق رای جایگزین بیعت شده و همان کار را می‌کند. البته تفاوت‌هایی هم میان بیعت و رای‌گیری وجود دارد.

البته ضوابط دموکراسی یونانی مانند اختصاص حق رای به گروهی از جامعه و محرومیت زنان و بی‌سوادان از رای دادن یا اینکه افرادی که دارای حدی از تمکن مالی باشند شهروند محسوب می‌شوند تا سده‌های اخیر در اروپا رواج داشت. در ایران نیز در انتخابات پس از انقلاب مشروطیت در ایران هم برقرار بود و اصناف حق رای داشتند.

این اندیشه با رشد اندیشه‌های دموکراسی در دوره مدرن و روشنگری تحول پیدا کرد اما در دهه‌های اخیر دوباره به واسطه بعضی از فلاسفه سیاسی جان گرفته است. آنچه را هم که امروز ما از آن دفاع می‌کنیم دموکراسی به معنای حق حاکمیت ملی مبتنی بر آرای عمومی است. رای هویت‌دار و تعریف‌شده دموکراسی غیر از مب (mab) یا غوغا که در جامعه‌شناسی از آن بحث می‌شود یا به تعبیر گوستالوون «انبوه خلق» و توده یا توهم جمعی است. ظهور رسانه‌های انفرادی و شبکه‌های اجتماعی این مسئله را پیچیده‌تر کرده و امروزه در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی گاهی لایک و کامنت را هم جایگزین نظر مردم می‌کنند و با استناد به چند تا لایک زیر یک پست می‌گویند ببینید مردم چه نظری دارند! این تعریف از نظر مردم و دموکراسی بدتر از حکومت فرومایگان خواهد شد. رای و نظر مردم از طریق صندوق یا به هر شکلی که هویت داشته و معرّف باشد، پایه دموکراسی است.

ایت‌الله منتظری مانند بنیانگذار جمهوری اسلامی مشروعیّت حکومت را به رای مردم می‌دانستند ولی چنان‌به این نظر وفادار بودند که موجب زاویه‌گیری‌شان شد چون التزام به این نظر لوازمی دارد که هرکسی زیر بار آن نمی‌رود.

ولی وقتی مشروعیّت حکومت به رای مردم باشد پرسش‌هایی پیش می‌آید مانند تعارض حاکمیت خدا و مردم و اینکه نظارات بر انتخابات آیا معارض با حق حاکمیت مردم است؟ البته در کانادا هم، کمیته بررسی صلاحیت داریم که در انتخابات اخیر به دلیل عدم اعلام دلایل رد صلاحیت‌ها بحث‌انگیز شد و منتقدین آن را خلاف قانون شفافیت دانستند ولی بررسی‌ها ایندولوژیک نیست.

اما اینکه آیا اگر حکومت دینی باشد و مردم آن را نخواهند چه باید کرد. بعضی می‌گویند برای دفاع از دین و حاکمیت دینی باید ایستاد ولی آیت‌الله منتظری تغلب (هم‌ریشه غلبه) به معنی اعمال قدرت با زور را جایز نمی‌داند. مردم اگر راه نادرست را هم انتخاب کردند از باب اِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ اِمَّا شَاكَرَّا وَاِمَّا كَفَرُوْا نَمِيْ تُوان مجبورشان کرد به راهی که شما درست می‌دانید.

• سخنرانی در چهارمین نشست علمی بررسی اندیشه‌های آیت‌الله منتظری



آیت‌الله منتظری و جایگاه مردم در قانون اساسی



مریم باقی

فعال مدنی

مقصود اصلی حاکمیت ملی این است که قدرت نهایی، تصمیم‌گیری ملت است و قدرت ملت که ابزار اصلی آن انتخابات‌ها و همه‌پرسی‌هاست، منبع مشروعیت حکومت هستند. بنابراین هر چیز که محدودکننده این قدرت باشد، ضدحاکمیت ملی است. گرچه اصل ششم، جمهوری اسلامی اتکا به آرای عمومی است، اما اصول دیگری بعضاً این اصل و حق را محدود کرده‌اند.

اصول قانونی اساسی با اینکه در اصل ۵۶ به نوعی اصل حاکمیت مردم را در طول حاکمیت خدا و حتی غیر قابل سلب می‌داند اما در اصولی دیگر نتوانسته تعارض میان خدا و مردم را حل کند.

دقیقاً پس از اصل ۵۶، اصل ۵۷ می‌گوید: قوای مقننه و مجریه و قضائیه (که دو قوه اول برای ملت انتخاب می‌شوند) زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت است.

از سوی دیگر، اصل ۴ همه قوانین و مقررات کشور از فرهنگی، سیاسی، نظامی، مدنی، مالی، اقتصادی جزایی، اداری و... را صرفاً بر طبق موازین اسلامی می‌داند که شورای نگهبان منبع تشخیص آن است. در بسیاری از اصول قانون اساسی حتی حقوق ملت هم قیود بر طبق موازین اسلامی و اسلامیت دیده می‌شود. بنابراین: اولاً، بر طبق مقررات اسلامی جزء لاینفک است و ثانیاً، شورای نگهبان باید پاسدار شرعیت باشد و بدون تایید این نمایندگان شرع، حقوق ملت جایگاهی ندارد. بر طبق اصل دوم متمم قانون اساسی مشروطه، علما و مراجع تقلید شیعه ۲۰ نفر از علمای دارای صفات مذکور را به مجلس شورای ملی معرفی می‌کردند و از میان آنها ۵ نفر به قید قرعه تعیین می‌شدند و فقط بر قوانین مجلس شورای ملی نظارت می‌کردند. البته این شورا هیچگاه درست‌شکل نگرفت.

آن شورا بر اساس روال سنتی مراجع به مجلس شورای ملی معرفی می‌شدند اما این شورا قائم به تایید قدرت است و گستردگی نظارت بر تمام انتخابات‌های مهم نیز مسئله انرگیز است.

در ایران گرچه پیش از مشروطه فقه‌ای شناخته‌شده‌ای در باره حاکمیت الهی و ولایت فقیه نوشته‌ارهایی دارند اما آیت‌الله خمینی در دهه چهل، مبتکر ولایت فقیه و آیت‌الله منتظری نیز شارح آن بود.

آیت‌الله منتظری شورای نگهبان را نیز برای صیانت از رای ملت در برابر دستکاری‌ها در انتخابات لازم می‌دانست و در خیرگان قانون اساسی در تصویب اصول مربوط به آن نقش داشت اما کمی پس از استقرار انقلاب، تغییراتی در نگاه ایشان ایجاد شد و پس از بازنگری قانون اساسی در سال ۱۳۶۸ در رفراندوم قانون اساسی شرکت نکرده به آن رای نداده و به انتقاد از خود پرداخت.

علاقه‌مندان آیت‌الله منتظری واقف هستند که نقد، را مانایی است و همچنان که به آزادیگی، صداقت، صراحت، شجاعت و نظرات ناب ایشان در زمینه حقوق انسان می‌بالند، انتقاد از خود و شجاعت از انتقاد از خود را هم در ایشان یک مشخصه بارز می‌دانند.

در آثار به‌جامانده از آیت‌الله منتظری دیدگاه‌های پسینی ایشان قابل ملاحظه است. مانند این بیانات: «شیوه حکومت ممکن است با تحول شرایط جامعه دگرگون شود و با اساسا روش‌های بهتر برای تحقق اهداف مذکور پیشنهاد گردد.» (حکومت دینی و حقوق انسان، صفحه ۳۰). ایشان نسبت به بی تجربه‌گری‌ها در زمان تصویب قانون اساسی گفته‌اند: «ایراد دیگر ما تعجیل در تدوین و تصویب قانون اساسی است. ما نباید بدون کسب تجربه در حکومت و بدون برخورد با مشکلات در تدوین آن عجله می‌کردیم. در آن مقطع هم دولت موقت و امام نظرشان بر این بود که هر چه زودتر کشور و انقلاب دارای شکل قانونی شود و قانون اساسی به تصویب برسد درحالی‌که نه آنان و نه خیرگان قانون اساسی، هیچ تجربه‌ای از اداره کشور و حکومت نداشتیم. (انتقاد از خود، صفحه ۱۷۷)». آیت‌الله منتظری درباره اینکه غرض‌شان از نظرات شورای نگهبان چه بود گفته‌اند: «انگیزه تصویب اصل ۹۹ قانون اساسی (در مورد نظارت شورای نگهبان بر انتخابات‌ها) خاطره سوءخالت‌های ناروای رژیم سابق در انتخابات و تبدیل آن به یک نحو انتصابات بود و آزادی مردم سلب می‌شد چون مسئولین برای هر منطقه کسانی را محرم‌انه مشخص می‌کردند و آرای مردم را باطل می‌نمودند. این اصل تصویب شد تا شورای نگهبان جلوی این دخالت‌های ناروا را بگیرد نه اینکه خود شورای نگهبان در بین کاندیدها افراد خاصی را انتخاب نمایند و مردم مجبور باشند به‌خصوص به آنان رای بدهند.» (صفحه ۲۸۱ و ۲۸۲ از جلد اول دیدگاه‌ها) امروز، شاید بیش از هر زمان دیگری نیاز به تغییر و بازنگری در قانون اساسی احساس می‌شود.

• سخنرانی در چهارمین نشست علمی بررسی اندیشه‌های آیت‌الله منتظری